أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِ‌

 قبل از این كه در این جا ... در ذهنم بود مسائل كلی را مطرح كردم ... در ارتباط با سوالهایی كه دوستان در جلسات قبل مطرح كرده بودند و ما نتوانستیم به آنها پاسخ بدهیم دو سه مسئله در ذهن داشتم كه در اكثر این سوالات و نامه‌ها این مسائل مطرح می‌شد ولی خب تقدیر به نحو دیگری رقم خورد و با توجه به مسائلی كه طبعا پیش آمده و سوالاتی برای دوستان به وجود آمده من جمله مخدره مكرمه كه مطالبی را مطرح كردند طبعا بهتر است كه در این مجلس به این مطالب پرداخته شود تنها شاخصه‌ای كه دین اسلام دارد و بر آن اساس بر تمام ادیان برتری دارد برتری منطقی و عقلانی شاخصه انتخاب است شاخصه اختیار است انتخاب در روش و انتخاب در مسیر و انتخاب در راه و انتخاب در سلیقه تمام آیات قرآن و روایات اهل بیت كه اصل و اساس ممشای ما را به عنوان یك فرد شیعه به وجود می‌آورد تمام اینها روی این نكته توجه شده است كه راه خدا عبارت است از همان راه انبیاء و راه ائمه بر اساس آزادی است، آزادی كه خود انسان آن آزادی را اختیار می‌كند آزادی كه موهبتی الهی است خدای متعال انسان را آزاد آفریده است و فقط عبودیت به خودش را از انسان مطالبه می‌كند.

 سیدالشهدا ء علیه السلام به حضرت سجاد می‌فرماید:" یا بنی لا تكن عبد غیرك فقد جعلك اللَه حرّا" هیچ گاه خود را بنده دیگری نكن! ببینید معنای بنده چیست؟ یعنی در تحت رقیت شخص دیگری خود را درنیاور! در تحت عبودیت شخص دیگری خود را درنیاور!

 معنای رقیت و عبودیت این نیست كه مثل همین غلام و عبد و امه و كنیز و اینها به این كیفیت غلام زر خرید و امثال ذلك، نخیر.

 این است كه انسان خود را به واسطه امری از امور كه جنبه دنیایی دارد نه جنبه الهی منقاد و مطیع شخص دیگری مانند خودش بكند این غلط است. چرا؟ چون آن شخص دیگر فردی است مانند خود انسان.

 انسان برای انجام كاری به یك اداره مراجعه كند و بخواهد برای رئیس آن اداره كرنش كند غلط است. باید به اداره مراجعه كند و مطلب خود را به آن مسئول بگوید اما نه به عنوان كرنش خیلی باید متشخصانه و خیلی آزاد باید بایستد و مطلبش را مطرح كند. پذیرفت، پذیرفت. نپذیرفت بیاید بیرون كرنش كردن و خم شدن این برای هر كسی غلط است برای هر فردی غلط است.

 در زمان سابق یك وقتی من می‌خواستم پیش یك شخصی بروم از طرف مرحوم آقا رضوان اللَه‌

 علیه نامه داشتم؛ یك كتابی نوشته بودند ایشان راجع به تاریخ هجری و عدم استعمال تاریخ شمسی. من قرار بود این را به یك فردی بدهم مراجعه كردم به همان منطقه و همان منزل و به همان دفتر آن مسئول آن جا خب با ما آشنا بود به ایشان گفتم كه كتابی است می‌خواهم به ایشان بدهم و در یك نامه در ضمن مرحوم پدر ما نوشتند نامه را به ایشان بدهم. آن شخص خیلی با بنده رودربایستی قرار گفت. گفت الان خیلی عذر می‌خواهم الان یك مصیبتی وارد شده كه تا سه روز ایشان ملاقات نمی‌پذیرفتند، هیچ كس تا به حال ... حالا برای شما استثناءً فردا را می‌توانم وقت بگیرم!

 گفتم نخیر بنده امروز قصد مسافرت دارم قصد مسافرت به شیراز داشتم و مسافرتم را نمی‌توانم ترك كنم شما این كتاب را به ایشان بدهید سلام ما را هم به ایشان برسانید افرادی كه در این جا بودند تعجب كردند چطور یك همچنین قضیه هفته‌ها طول می‌كشد و روزها چه می‌شود تا این كه شخص فلان یك‌ربع ده دقیقه [وقت بگیرد] ... ولی من همین طور خیلی راحت گفتم من بعدازظهر باید بروم شیراز و سفرم را هم نمی‌توانم ترك كنم. شما سلام ما را برسانید نامه را هم بدهید. گفت چرا ...؟

 من می‌توانستم سفرم را به تأخیر بیاندازم خیلی هم ضروری نبود به خاطر این كه به آن شخص بگویم احترامی‌كه ما به بزرگان می‌گذاریم به افراد تصور نكنید بر اساس موقعیت ظاهری ایشان است نخیر! ما به لحاظ موقعیت ظاهری هیچ توجه به هیچ كس نمی‌كنیم و نباید بكنیم بله شخص متقی باشد خب باید به او احترام گذاشت شخص عالمی باشد باید مورد احترام قرار بگیرد. شخصی باشد در راه خدا قدمی برداشته از این نقطه نظر باید مورد احترام قرار بگیرد.

 اما بخواهد به خاطر مسائل ظاهری و بیا و برو و دم و دستگاه بخواهد در انسان اثری بگذارد كه بر اساس آن اثر بر اساس آن اثر انسان حالت انفعالی در خود بگیرد این می‌شود عبودیت غیر.

 " لاتكن عبد غیرك" بنده غیر از خودت نباش. تو كه الان داری به او احترام می‌گذاری برای چه احترام می‌گذاری؟ این حالت تواضع و كرنشی كه الان هست اگر این شخص این منصب را نداشت فرض كنید كه یك نفری بود امام جماعت یك مسجد همین طور به او احترام می‌گذاشتی؟ اگر یك فردی بود كه من باب مثال در منزل یك مدرّسی بود مدرّس عادی بود همین جور احترام می‌گذاشتی؟ همین طور با این حالت و با این وضعیت؟ یا این كه نه ...

 خدا رحمت كند مرحوم پدر ما خدا همه گذشتگان شما را رحمت كند و بیامرزد یك شب، شب سه شنبه بود راجع به مسائل اعتقادی و غیر اعتقادی در مسجد ده پانزده نفری در مسجد بعد از آن جلسه قرآن می‌نشستند و ایشان هم تفسیر می‌گفتند. یا این كه شرح احادیث قدسی داشتند بعد این‌

 مسئله را مطرح كردند این مطلبی را كه اكثر مردم عقلشان در چشمشان است اكثر مردم ارزشها را به مسائل ظاهری می‌دهند. به ظاهر نگاه می‌كنند. آن تجزیه و تحلیل اینها بر اساس مسائل ظاهر است نه بر اساس واقع. می‌گفتند الان ببینید من از خودم مثال می‌زنم ایشان می‌گفتند: ببینید من الان ملبس به این لباس هستم، عمامه دارم عمامه ایشان از عمامه من بزرگتر بود در این وضعیت هستم عصایی هم داشتند و قبا و عبا و این وضعیت و ... خب شما دارید می‌بینید و ایشان وقتی وارد مسجد می‌شدند افراد صلوات می‌فرستادند و برای ... و سلامتی و چی از این حرفها كه اصلا ... این حرفها نبودند. گفتند: حالا من فردا ظهر یا فردا شب بیایم در مسجد از منزل می‌آیم مثال می‌زدند ... نه این كه حالا این كار را انجام بدهند می‌خواستند ما را در یك مسئله واقعی و یك بینش واقعی و احساس واقعی قرار بدهند عمامه را از سرم برمی‌داریم به جای آن شب كلاه می‌گذارم و این قبا را از تنم درمی‌آورم و به جای آن یك لباس یك پیراهن شلوار كه بسیار خب عصا را می‌گذاریم كنار و با یك پیراهن و شلوار و یك شب كلاه وارد مسجد می‌شویم خب درست شد؟ علم ما كه سرجایش است تقوای ما اگر داشته باشیم آن سرجایش است همه چیز سر جایش است فقط تنهاچیزی كه شده عمامه برداشته شده به جای آن شب كلاه گذاشته شده است ... آیا این مردم نظری كه به ما دارند تا فردا شب یكی است؟ اصلا به كل عوض می‌شود. یعنی به ما وقتی كه دیگر نگاه می‌كنند به عنوان یك فرد عادی نگاه می‌كنند صحبت كه با ما می‌كنند تفاوت می‌كند نحوه صحبت تفاوت می‌كند وقتی كه می‌آیند صحبت كنند یك حالت دارد اما وقتی كه ... [لباس تغییر كند] فرق می‌كند. و این مسئله را خود من احساس كردم من خودم دارم تجربه را خدمت شما می‌گویم. افرادی كه البته كسان دیگر و اشخاص دیگر ما در یك موقعیتی بودیم در یك جایی رفته بودیم به اتفاق یك عده از دوستان و اینها وقتی كه من با این لباس بودم با این عمامه بودم صحبت آن افراد با من به یك نحوه بود وقتی كه عمامه برمی‌داشتم و با همین به اصطلاح در همین زیارتها با همین لباس عربی و عادی بودم صحبت آنها با من تفاوت می‌كرد ولی نحوه صحبت نحوه حركات و نحوه چیز ... من هم می‌خندیدم آنها نمی‌دانستند من برای چه دارم می‌خندم ... تفاوت می‌كرد. در حالی كه خب جوابهایی كه ما می‌دادیم همان جواب بود. سوالاتی كه مطرح می‌شد طبعا در همین زمینه‌ها و مسائل بود. اینها برای چیست؟ اینها برای غلبه احساسات است! درست شد؟ و این خیلی مسئله عجیبی است؛ خیلی مسئله عجیبی است. هر چه انسان راجع به این مسئله فكر كند و تأمل كند باز هم جا دارد و وضعیت خودش را در موقعیت منطقی و عقلانی قرار بدهد" لاتكن عبد غیرك" سیدالشهداء علیه السلام می‌فرماید: عبودیت غیر را هیچ وقت بر گردن خود مینداز، در حالتی كه:" فقد جعلك اللَه حرّا" خداوند تو را آزاد آفرید و فقط عبودیت مرا باید تو آویزه گوشت قرار

 بدهی. حتی به پیغمبر و امام هم كه نظر می‌كنی باید نظر، نظر الهی باشد نظر باید نظر ملكوتی باشد. نظر، نظر شخصی نباید باشد. باید نظر جنبه الهی داشته باشد.

 این مسئله از مهمترین مسائل اسلام و حركت اسلام بر اساس این مسئله است. بعد از پیغمبر اكرم این قضیه ... دچار خدشه و اختلاف شدند. آمدند آن پیشنهاد و به عبارت دیگر انتصاب عقلایی پیغمبر را كه یك وقتی من می‌گفتم كه حتی ما اگر جریان عید غدیر هم نداشتیم؛ واقعا اگر عقل را مسلمین در پیشاپیش حركت خودشان می‌گذاشتند چه می‌بایستی كرد؟ آیا یك شخص عاقل می‌آید امیرالمؤمنین را در این جا مشاهده كند با این وضع و با این كیفیت عالِم به اسرار اول و آخر ... عالِم به هر چه كه هست و هر چه كه خواهد بود، عالِم به تمام عوالم بالا و تمام عوالم مادّه این فرد ... خب ببینید دیگر شما كه دارید می‌بینید او كه فرار نكرده در منزلش این را بیایید مقایسه كنید با یك آدم احمق و نادانی كه دست چپ را از دست راستش نمی‌شناسد و بعد خلافت را به این شخص می‌سپارد این واقعا عاقل است؟

 فرض می‌كنیم اصلا روز غدیر نبود؛ روز غدیر نبود ... درست شد؟ پس كاری را كه اهل تسنن كردند اصلا یك كار عقلایی نبود! عقل این مسئله را محكوم می‌كند.

 ما اصلا به جریان روز غدیر كاری نداریم. اصلا روز غدیری بوده یا نبوده ... اصلا به هیچ وجه فرض می‌كنیم نبوده، درست شد؟ این مسئله چون با یك جریان غیر منطقی و غیر عقلانی روبرو بوده طبعا در چهارچوب خلاف منطق و خلاف عقل و خلاف روش منطقی و عقلانی قرار می‌گیرد. و بر این اساس هم هدایت می‌شود.

 می‌آید از ابی‌بكر سوال می‌كند در جواب می‌ماند. می‌گوید بگیرید، كتك بزنید، بیرونش كنید! ببیند جریان شد غیر منطقی!

 اما تا به حال دیده شده كسی بیاید سراغ یكی از ائمه ما آنها در جواب بمانند؟! تا به حال اتفاق افتاده؟ اتفاق نیفتاده. یا اگر اصحاب آنها در جواب بمانند آیا می‌گویند بیایید بگیرید، بزنید، بیرون كنید؟! نه! می‌گویند صبر كن برای تو جواب می‌آوریم، توانستیم جواب را می‌دهیم نتوانستم می‌روم سوال می‌كنم جواب را می‌آورم. كتك در كار نیست فحش و سب و تهمت و این حرفها در دستگاه اسلام نیست، در دستگاه شیعه نیست. درست شد؟! نسبت دادن ناروا و نسبت دادن خلاف كه در دستگاه اسلام نیست ... در دستگاه انبیا نیست.

 وقتی كه این جریان غیر منطقی بعد از رسول خدا واقع شد طبعا استمرار آن، استمرار غیر منطقی خواهد شد. لذا شما دیدید تمام خلفا به قوه زور و ظلم آمدند و حكومت كردند. قوه، قوه زور ... اگر شما خلیفه مسلمین هستید علی بن ابیطالب كه نمی‌خواهد با شما بیعت كند، چرا به زور او را به‌

 مسجد بردید و از او بیعت گرفتید؟ چرا؟ چرا عمر با شمشیر ایستادی بالای سر علی و گفتی بیعت كن یا این شمشیر را بر سرت فرود می‌آورم؟ می‌خواهد بیعت كند می‌خواهد نكند. شما كه به مقصودتان رسیدید ... این می‌شود استمرار ظلم و استمرار فساد.

 اما امیرالمؤمنین وقتی كه به خلافت می‌رسد با آن وضعی كه مردم می‌آیند و حمله می‌كنند و در منزل را می‌شكنند و حسنین زیر دست و پا داشتند استخوانشان می‌شكست با این نحوه آمدند سراغ علی كه بیا بعد از ٢٥ سال بیا خلیفه شو این نحوه آمدند و با امیرالمومنین بیعت كردند امیرالمؤمنین آمد صحبت كرد گفت كه من به خلافت مایل نبودم او كه اول بود شما از ما گرفتید، حالا بیست و پنج سال ... [گذشته‌] حالا هر كسی می‌خواهد با من بیعت كند، هر كسی نمی‌خواهد نكند. [این چیست؟] این می‌شود منطق. این می‌شود حق. آن می‌شود ظلم. این می‌شود حق. چرا؟ چون در راه خدا كه ظلم نیست، راه خدا كه در آن اعمال فشار نیست، راه خدا كه در آن چماق نیست، راه خدا راه انتخاب است. هر كسی می‌خواهد [بخواهد]، هر كسی نمی‌خواهد [نخواهد] راه خدا راه اختیار است. هر كسی می‌خواهد ... هر كسی نمی‌خواهد ... نسبت دادن ... [تهمت‌] نیست، با مسائل و اینها بازی كردن نیست. راه خدا كه بازیچه دست این و آن نیست. تا وقتی كه من بتوانم كارم صحیح باشد درست انجام بدهم بر طبق میزان عمل كنم خب طبعا یك وظیفه دارم اگر من یك روزی آمدم و از خطوطی كه باید طبق آن خطوط تعدی كردم و به انحراف رفتم شما اگر در آن لحظه بخواهی از من اطاعت كنی در روز قیامت باید جواب خدا را بدهی! راه خدا شوخی برنمی‌دارد، راه خدا این حرفها نیست. باید شما نگاه كنید ببینید فردی را كه من باب مثال دارد مطلبی را مطرح می‌كند این مسئله و این مطلبی را كه دارد مطرح می‌كند آیا با موازین تطبیق می‌كند یا نمی‌كند. تطبیق كرد بسیار خب تطبیق نكرد نباید انسان بر اساس هوی و بر اساس تخیلات و بر اساس سلیقه بخواهد مسئله را ادامه بدهد. تمام اینها بر اساس كنار گذاشتن منطق و كنار گذاشتن عقل است هر شخص در انتخابی كه می‌كند آزاد است.

 وقتی كه شیعه اساس و محور و عمود خیمه خود را بر اساس اختیار و آزادی و انتخاب قرار داده دیگر ما را چه برسد بر این كه بیاییم و خطی به دور خود یا یك محدوده بكشیم و یك اختیار را از افراد سلب كنیم و انتخاب را از افراد بگیریم. این حقی است كه خدا به هر فردی داده است به هر كسی داده است این حقی است كه خدا به هر شخصی عنایت كرده است. من كه هستم كه بخواهم این حق را از شخصی بگیرم؟ من كه هستم كه می‌خواهم حق انتخاب را از یك فرد بگیرم؟

 بعد از فوت مرحوم آقا همه‌دوستان شاهد هستند اضطراب عجیبی افتاده بود در بین رفقای مرحوم آقا ... خب بالاخره چه خواهد شد؟ این شخصی بوده ولی خدا بوده و دارای چنین و چنان بوده‌

 و حالاتش این بوده و الان این از دنیا رفته چكار كنیم و آن قدر اضطراب همه را گرفته بود كه اصلا به طور كلی اذهان همه پریشان بود تا روز سوم و شب چهارم اصلا همه پریشان بودند در شب چهارم مجلسی در همان منزل مرحوم آقا تشكیل شد و دوستان ایشان در آن جا آمدند خب اخوی بزرگتر ما صحبت كردند ایشان یك چند دقیقه و بعد هم نوبت به ما رسید و گفتند كه شما ... من در آن جا این مسئله را مطرح كردم كه مگر خدای زمان آقا با خدای بعد از زمان آقا تفاوت دارد؟! آقا رفته در دل خاك البته جسمش [رفته‌]، خدا كه در دل خاك نرفته، پرونده ظاهری آقا بسته شده، پرونده خدا كه بسته‌نشده، همیشه باز است. راه خدا كه با رفتن و آمدن یك نفر باز و بسته نمی‌شود و همان راه و همان مسیری كه هست همان مسیر به وضع خودش و به كیفیت خودش آن مسیر دارد ادامه می‌دهد، التفات كردید؟ و انتخاب برای همه ... این انتخاب حق اولیه است هر شخصی كه احساس می‌كند كه فردی مناسب برای تبعیت و برای گرفتن مسائل از او در هر كجای دنیا اگر سراغ دارد برود هر شخصی احساس می‌كند فردی برای او مناسب است فردی برای او مفید است [برود نزد او]. چرا؟ [چون‌] اصل اولیه در حركت ما آزادی است این آزادی را بنده به حول و قوه الهی نه قبلا و نه بعدا به هیچ وجهی این آزادی را از دوستان سلب نمی‌كنم و همین طور در ارتباط با خودم این مسئله به حول و قوه الهی همیشه برای خودم محفوظ داشتم.

 در زمان خود مرحوم آقا تنها كسی كه می‌آمد و با ایشان آزاد صحبت می‌كرد من بودم خیلی صریح مسائل را من با ایشان مطرح می‌كردم خیلی صریح و این كاری كه این مخدره آمدند و صحبتی كه كردند نه تنها هیچ اشكالی نداشت و بسیار هم خوب و بسیار هم پسندیده بود و باید هم این طور باشد كسی نباید در ذهنش هیچ شبهه باشد. كسی نباید در ذهنش هیچ گونه شكی باشد هر كسی در انتخاب مسیری كه می‌رود در آن انتخاب باید با آرامش باشد باید با خیال راحت باشد.

 و بر همین اساس راه ما از راه بقیه بعد از زمان آقا دو تا شد. چرا؟ چون این آزادی را می‌خواستند از ما بگیرند و ما زیر بار نرفتیم. آن آزادی در زمان مرحوم آقا برای بعد از مرحوم آقا مفید افتاد.

 یعنی به همان نحوه كه من در زمان مرحوم آقا آن حق اختیار و انتخاب را برای خودم همیشه محفوظ می‌كردم و هیچ وقت مطالب را طوطی‌وار و تعبّدی [دریافت نمی‌كردم‌] ... البته در محدوده منطق چون در بعضی از اوقات خود عقل می‌گوید تعبد كن. ما به مسائل كار نداریم عقل می‌گوید در محضر امام علیه السلام كه می‌رسی در آن جا دیگر چون و چرا نباید كرد ولی چه كسی؟ امام، امام علیه السلام معصوم از خطا است و بس. سكه عصمت به نام چهارده نفر زده‌اند و بس تمام افراد اشتباه می‌كنند، مگر یك طایفه غیر از امام و آن فردی است كه از نقطه نظر سیر در عوالم ربوبی و از نقطه‌

 نظر حركت در عوالم نفس و عوالم نور تمام مراتب اسماءو صفات را طی كرده و نفس او مندكّ و مُنمَحی و فانی در ذات پروردگار شده و بعد به واسطه عنایت الهی در سیر نزول لباس بقا به خود پوشیده. این فرد گرچه از نقطه نظر ظاهری ممكن است از نظر ظاهری اشتباه كند؛ فرض كنید كه در این جا لیوان، لیوان شربت است، بگوید كه آن لیوان دوغ را بیاورید! چشمش خوب متوجه این [مسئله نیست‌]؛ بگویید كه آقا این شربت است. یا در مسائل جزیی ...

 ولی در مسائلی كه یك: مربوط به مسائل اجتماعی است. در مسائلی كه مربوط به بقایایی است كه به تربیت انسان برمی‌گردد به تربیت نفوس و همین طور در یك مسئله دیگر كه نمی‌گویم در این سه مسئله ... در این دو مسئله كه فعلا مطرح است امكان ندارد اشتباه كند یعنی نظری را كه می‌دهد نسبت به یك شخص رهنمودی را كه می‌كند ... نسبت به یك فرد و مطلبی را كه در مورد مسائل اجتماعی مطرح می‌كند به طور كلی صلاح و فساد مسائل و قضایای اجتماعی مطرح باشد، در این گونه مسائل ولی خدا اشتباه نخواهد كرد.

 لذا ما این مسئله را به وجدان می‌گوییم قضایایی را كه ایشان می‌گفتند و بعد اتفاق افتاد دیدیم. راجع به جریاناتی كه بعدها دیدیم در همین قضایای اخیر جریاناتی كه بعد از فوت ایشان اتفاق افتاد مشاهده كردیم. چرا؟ به خاطر این كه آن اشراف كلی آن اشراف راجع به مسائلی است كه اگر بخواهد در آن جا اشتباه كند در آن جا دیگر خب راه بسته است. خدای نكرده ممكن است نفوسی تلف بشوند. خدای نكرده ممكن است فساد كلی در این زمینه پیدا بشود. بله خیلی مسئله، مسئله مهم و دقیقی می‌شود، این مسئله مربوط به ولی‌خدا است. اما به بنده چه ارتباطی دارد ... من یك فردی هستم مانند شما. هیچ تفاوتی از این نقطه‌نظر ندارم و از نقطه نظر سلوكی و اینها مطالبی خوب شنیدیم از بزرگان و این طرف و آن طرف ... من واقعا نسبت به حالات دوستان غبطه می‌خورم و به همه هم گفتم اهل تواضع هم نیستم و نتیجه‌ای هم ندیدم [برای تواضعِ ظاهری‌]؛ یعنی دیدم حالم به همین نحو بهتر است در ارتباط با خود به این كیفیت بهتر است از استعمال لفظ استاد و اینها هیچ خوشم نمی‌آید، چه برسد به این كه مسائل دیگری بخواهد مطرح بشود و تعابیر دیگری كه نفس من بیزار و بری است از این تعابیری كه راجع به افرادی كه باید آن مراحل را طی كنند و دارد به امثال من داده می‌شود.

 چند روز پیش چند نفر از همین دوستان آمدند در قم و سوال و مطالبی مطرح می‌كردند. گاهی در بین آن لفظ استاد دارند مطرح می‌كنند گفتم واللَه من در خودم یك همچنین استادی نمی‌بینم در خودم نمی‌بینیم حالا شما اگر خیلی دلتان می‌خواهد به من استاد بگویید دعا كنید اول من ببینم، بعد وقتی كه قضیه برای خودم روشن شد حالا شما بگویید. ولی مطلب این طور است كه بنده نمی‌بینم آن استادی را

 كه مورد نظر و اصطلاح اهل عرفان است صریحا دارم می‌گویم جلوی همه شما دارم می‌گویم آن نحوه از استادی را بنده در خودم نمی‌بینم اگر شما سراغ دارید فردی را كه بتواند كمترین فایده و افاضه برای شما داده باشد و قابلیت این مسئله را دارد حالا نه حتی به عنوان لقب استاد را از نقطه نظر شرعی مسئول هستید كه نروید ... ببینید چقدر من صریح صحبت می‌كنم، دارم این مطلب را بدون تواضع می‌گویم بدون مسامحه دارم می‌گویم من اهل تواضع و این حرفها نیستم و سابق هم به رفقا ... [گفته بودم‌] و دوستان ما هم این مسئله را می‌دانستند.

 اگر شخصی همان طوری كه بعد از وفات مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بعد از در آن شب من این مطلب را به رفقا گفتم چون مسائل اقتضا می‌كرد كه من یك قدری بی پرده و صریح صحبت كنم عین همان مسئله را الان هم عرض می‌كنم: چنان چه فردی احساس كند شخصی برای او از نقطه نظر حال ازنقطه نظر سوال و جواب از نقطه نظر طرح مسائل علمی از نقطه نظر خصوصیات نفسانی از نقطه نظر استفاده كه می‌تواند داشته باشد ... اگر شخصی احساس می‌كند كه می‌تواند فردی برای او مفید باشد در هر كجای دنیا و در هر كجای این كره‌خاكی و بعد تعلّل كند و امروز را به فردا بگذراند و با حرف این و آن بخواهد راه را برود، دیگر مسئولیت بر عهده خود او است. ازنقطه نظر بنده هیچ گونه مسئولیتی متوجه من نیست.

 نكته‌ای كه باید به آن توجه داشت این است كه خود من مانند شما از نقطه نظر احتیاج به استاد و احتیاج به شخصی كه دستگیری كند مانند شما هستم و تفاوتی از این نقطه نظر بین من و بین شما به هیچ وجه من الوجوهی نیست و این مسئله را تصور نكنید كه فقط در این مجلس و در این برهه من مطرح می‌كنم بارها بوده كه من این قضیه را مطرح می‌كردم و اگر خود من احساس كنم و ببینم فردی می‌تواند برای من از نقطه‌نظر سلوكی مفید باشد یك لحظه درنگ نخواهم كرد صریحا این مسئله را می‌گویم. مسئله نسبت به سایر دوستان هم همین طور است و تفاوتی در این قضیه ندارد حالا نسبت به بنده افراد چه می‌گویند و چه خواهند گفت این دیگر در ارتباط با خود آنها و تكلیف خود آنها و برداشت خود آنها است آن چه را كه من در پیش خود می‌بینم این است كه من همانند شما نیاز به دستگیری دارم و محتاج به استاد راه رفته هستم و از این نقطه نظر هیچ احساس نقصی هم در وجود خود نمی‌كنم زیرا فرد به واسطه‌این گونه حال و به واسطه این قسم بینشی كه نسبت به حالش دارد هیچ وقت این فرد عیبی بر او مترتب نخواهد شد بلكه عین حسن و عین اختیار است. عیب در آن جا است كه ما خود را از نصیبی محروم كنیم. عیب در آن جا است كه ما خود را از نعمتی محروم كنیم. عیب در آن جا است كه ما سر خود را به مسائل پوچ و پیش پا افتاده سرگرم كنیم و از حقیقت باز بمانیم‌

 و آن چه را كه گفته می‌شود ترتیب اثر ندهیم عیب در آن جا است.

 اما اگر انسان واقعا احساس كند فردی برای او مفید است و بخواهد پیگری كند این عین صلاح است در رابطه با این مسئله حالاتی كه برای انسان به وجود می‌آید آن حالات متفاوت است ممكن است خدای متعال در یك برهه آن شخصی را كه واجد این شرایط است كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه از او در كتاب تعبیر به ولی باطن كردند ممكن است در بعضی از برهه‌ها و زمانها یك همچنین شخصی را خدا برای انسان مشهود نكند، ممكن است انسان به آنها دسترسی نداشته باشد كه البته این مطلب را من در همین مجلّدات عنوان بصری اگر خداوند توفیق بدهد به طور مشروح در آن جا مطرح خواهم كرد و در بعضی از برهه‌ها ممكن است انسان به آن شخص دسترسی داشته باشد. ولی علی كل حال چه در آن برهه باشد یا در این برهه باشد مسئله اصلی بر اساس و بر محور ولایت دور می‌زند این مطلب را چرا ما غافل شدیم؟ آن ذاتی كه تمام امور به ید قدرت او است و تمام جریانات به نظر او است و او مربی نفوس است به سوی كمال و همه را او در اختیار گرفته است فقط و فقط شخص حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه است و بس. هیچ كس دیگری ... حتی اگر ولی مطلق هم مانند مرحوم آقا رضوان اللَه علیه وجود داشته باشد از دریچه نفس آن حضرت است كه می‌گیرد و پخش می‌كند. ذات مقدس ناظر بر همه ما است و به یك طرفة العینی از ما غفلت ندارد. ما باید دل خود را صاف و نیت خود را پاك كنیم تا این كه بتوانیم استفاده بیشتر كنیم. آمدن و رفتن من چه تأثیری دارد؟ صحبت كردن و صحبت نكردن من در این جا چه دخلی به مسئله دارد؟ من هم یكی مثل هزاران نفر هستم كه نیاز و احتیاج به دستگیری دارم و نیاز و احتیاج به عنایت آن حضرت دارم بی برو و برگرد مانند شما و هیچ تفاوتی در این مسئله ندارد الا این كه فعلا در این زمان شخص من فردی را پیدا نكرده است یا به واسطه كوتاهی یا به واسطه تقصیر یا به واسطه قصور علی كل حال حالا عدم توفیق اسمش را بگذاریم هر چه می‌خواهیم بگذاریم علی كل حال بنده فردی را پیدا نكردم كه این خصوصیتی را كه عرض كردم داشته باشد لعل این كه باشد من اطلاع ندارم و همین مسئله برای مرحوم آقا در سالهایی كه تحت نظر مرحوم علامه طباطبایی مرحوم آقا شیخ عباس قوچانی مرحوم آقا شیخ محمدجواد انصاری همدانی و بعضی از افراد دیگر بودند این مسئله وجود داشت.

 شما تصور نكنید اینها استادان مرحوم آقا بودند به آن معنای اصطلاحی و به آن معنا مرحوم علامه طباطبایی خیلی مرد بزرگی بود خیلی مرد بزرگی بود عبارتی را كه مرحوم آقا آوردند از ایشان این بود كه ملائكه بدون وضو اسم ایشان را نمی‌برند مسئله مسئله شوخی نیست. مرحوم حاج شیخ محمدجواد انصاری فردی بود كه مرحوم آقا می‌گفتند وقتی كه من می‌خواستم به ایشان نگاه كنم گویا

 نگاه به پیغمبر می‌اندازم و در كنار ایشان و در مقابل ایشان به این نحو بودند و همین طور بزرگان دیگری كه ایشان با آنها ارتباط داشتند، اینها افراد منزه و منظّم پاك، اهل دل، اهل راه و خلاصه مرد راه بودند.

 ولی عبارت ایشان نسبت به آقای حداد عبارت دیگری بود ایشان می‌گفتند: وقتی كه من به آقای حداد رسیدم تازه به مطلوب و گمشده خود رسیدم التفات می‌كنید قضیه چه خبراست؟! حالا ما یك لفظ ولی‌افتاده در زبانمان به این می‌گوییم ولی به آن می‌گوییم ولی باباجان این حرفها مسخره است یعنی چه من و امثال مرا چه برسد به این كه بخواهیم در این محدوده و در این وادی بخواهیم حركت كنیم.

 فقط یك اشاره من كردم یك مرتبه ایشان در همان اواسطی كه با مرحوم آقای حداد ارتباط داشتند نه اواخر در همان اواسط یك اشاره كردند در همان سفرهایی كه به كربلا رفته بودند می‌گفتند: من از ایشان حالی را دیدم كه كمی از بسیار، از بسیار، از بسیارف از بسیارِ او را چند مرتبه ... برای یكی از شاگردان پخته و با تجربه و سالمند مرحوم آقای انصاری گفتم، تا یك هفته پریشان بود؛ یعنی چه سرّی منكشف شده بود برایشان كه می‌گفتند: كمی‌از بسیار، از بسیار، از بسیار ... چند مرتبه همین طور می‌گفتند ... علی كل حال رعایت موازین در هر حالی لازم است كه انسان به موازین بخواهد عمل كند من ممكن است خیلی خوب صحبت كنم، خیلی خوب مطلب را توضیح بدهم، بیایم در این جا حكایت برای شما نقل كنم، اما مهم این است كه حركت من حركت بر اساس میزان باشد، حركت بر اساس دستور و تكلیف باشد، بر اساس دستور و تكلیف باشد!

 یك شخصی بود یك فردی بود خیلی ... و خیلی محترم در زمان مرحوم آقا، وقتی كه ایشان به مشهد رفته بودند، تقریبا ده سال پیش آمده بودند پیش ایشان خیلی فرد ... در اجتماع خیلی شخص ... ایشان یك مقداری صحبت كرد كه وضعیت خود شما چطور است و حالمان و خصوصیات ما و ما چه باید بكنیم؟ تكلیف را چطور باید تشخیص بدهیم؟ صدق نیت خود را چگونه تشخیص بدهیم؟ چگونه بیابیم كه صادقیم؟ چگونه خود را بیابیم كه دروغ نگفتیم؟ چگونه خود را بیابیم كه خود را گول نزیم؟

 مرحوم آقا بعد از صحبتهایی كه كردند گفتند: انسان باید خود را ببیند كه اگر این موقعیت و این بیا و برو این مسائل از او گرفته شد و به او گفتند كه آقا برو فرض كنید كه در یك مسجدی در یك ده بنشین نماز بخوان و چند تا مسئله بگو با همان افراد دِه و ... آیا تغییر می‌كند یا نمی‌كند؟

 یك مرتبه آن شخص آهی كشید و گفت آقا پس تمام عمر ما بر فنا رفته! یعنی خیال می‌كند دارد برای خدا كار می‌كند ولی دارد برای نفس كار می‌كند، خیال می‌كند دارد الان راهش را راه خدا قرار داده! نه! وقتی كه موقعیت تغییر پیدا كند آن گاه روشن می‌شود كه چقدر به تكلیف عمل كرده و چقدر به‌

 نفس عمل كرده؟ مسئله خیلی مسئله مهمی است. و از آن جایی كه خدا همان طوری كه عرض شد برهه‌های مختلفی دارد و زمانهای مختلفی دارد، انسان باید در هر زمانی به آن وظیفه و آن تكلیف عمل كند. تكلیفی را كه در زمان عدم استاد خاص، مرحوم آقا داشتند در این طول زمان خیال نكنید كه ایشان را به جلو نبرد، نخیر ایشان را به جلو برد و آمادگی را برای رسیدن به آن استاد كامل را به ایشان عنایت كرده. همان مسئله الان در این زمان اتفاق افتاده است من نمی‌توانم بگویم كه شخصی نیست نه ممكن است باشد. من، شخص بنده از این مسئله اطلاعی ندارم و نمی‌توانم سرسری و سبك سرانه راه خودم را كه از بزرگان آموخته‌ام و تجربه‌ای را كه سالهای سال در خدمت بزرگان كسب كردم به شایعات و به مسائل مجازی بفروشم و نمی‌توانم آن چه را كه خدا برای من روشن كرده است او را ندیده بگیرم. این وظیفه من است. و در ارتباط با همین مسئله است كه خدمت دوستان و رفقا این مطلب را عرض كردم راهی را كه من تشخیص می‌دهم راهی است كه مرحوم آقا فرمودند: كسی كه به این مطالب عمل كند و صدق نیت داشته باشد و اهتمام رسیدن به استاد را داشته باشد ولكن خب استاد نیست بنابر مصالحی وجود ندارد بعدا ممكن است باشد انسان اطلاع ندارد، از آینده این شخص در راه است و به مقصود می‌رسد. همین مطلب را من به دوستان گفتم همین مطلب را شما سوال كنید از افراد، از خودتان سوال كنید، از مردها سوال كنید، از دوستان سوال كنید، یك مورد آیا تا به حال من در ملأ عام یا به طور خصوصی به یك نفر گفتم كه ولی هستم؟ بروید سوال كنید، از زمان مرحوم آقا یك مورد آیا من به یك نفر خصوصی ...؟ قسم بدهید بنده الان این مسئله را واگذار كردم به شما بروید بپرسید. یك مورد بوده است كه من به یك نفر خصوصی بگویم من استاد طریق هستم ولی به كسی نگو؟ خب تا به حال بوده یك مورد آیا تا به حال بوده كه من به شخصی گفته باشم كه من ولی كامل هستم این سر است ولی به كسی نگو؟ یك مورد آیا تا به حال بوده كه حتی استاد ظاهر هم؟؟ نه استاد كامل و اینها كه اصلا جای بحثش نیست، همین استادهایی كه الان مطرح است، این آیا بوده است به یك نحوی كه من به یك شخصی گفته باشم؟ من قسم می‌خورم كه تا به حال یك همچنین كلامی از دهان من خارج نشده. چرا خارج نشده؟ من حساب این حرفها را می‌كنم، حساب روز قیامت را می‌كنم و باید نسبت به كارم و باید نسبت به سخنانم پاسخگو باشم. من اهل این خودم را نمی‌بینم كه بتوانم جواب این مسئله را بدهم. و از آن طرف مگر چند روز دیگر ما زنده هستیم ... مگر چند روز دیگر ما در این دنیا هستیم؟ آیا ارزش این را دارد كه انسان بخواهد این چند روز دنیا را با این حرف و نقل و این ولی و آن كامل است آن نیم‌چه است ... آن پنجاه درصد ... آن ٢٧ درصد است ... آن فرض كنید كه ... این حرفها یعنی چه؟ این مسائل یعنی چه؟ آیا ما هیچ گرفتاری نداریم؟ آیا هیچ مشكلی در زندگی نداریم؟ همه‌مشكلات ما حل شده‌

 فقط مسئله‌ولایت مانده است؟

 اگر این طور است عیب ندارد بگویید ولی من به خودم كه نگاه می‌كنم می‌بینم ما خیلی مشكلات داریم، ما خیلی عقب افتادگی داریم كه حالا بخواهد نوبت استاد و وكالت و ولایت و از این عرض می‌شود كه مسائل از این جور مطالب بخواهد برسد، درست؟

 ولی یك مطلب باقی می‌ماند و آن این است كه طبق آن چه را كه مرحوم آقا فرمودند و طبق آن چه را كه خب بالاخره تكلیف شخصی بنده است آن چه را كه به نظر می‌رسد در ارتباط با تبلیغ مكتب ایشان من بر خود فرض عین می‌دانم كه این مطلب را و این مسئله را در حدود توان و در حدود تكلیف این مسئله را به جلو ببرم؛ به آن مقداری كه دستور داده شده حركت كنم، تند نروم، كند نروم، از افراط و تفریط پرهیز كنم، بر طبق بینش و ملاكاتی كه در اختیارم گذاشته شده است، بر طبق آن ملاكها حركت می‌كنم.

 چه بسیار افرادی از دوستان كه حالاتی داشتند و بعد از زمان مرحوم آقا توقعاتی از من داشتند و من نتوانستم آن توقعات را برآورده كنم ... چه بسیار از دوستان حالاتی افراطی داشتند و در ممشا و مرام خودشان به زیاده روی گرایش داشتند و من نتوانستم با آنها همراهی كنم. بعضی از افراد مرا به عقب‌نشینی از بعضی از مواضع توصیه می‌كردند، من نمی‌توانستم این مطالب را بپذیرم. بسیاری از اینها به واسطه این حالت من شاید تعدادی، اینها رنجیده شدند و بعضی از اینها از من فاصله گرفتند. ولی به همین مسئله، هم اكنون ادامه دارد. یعنی تصور نكنید كه مسئله به این جا ختم خواهد شد. ممكن است یك فرد از وضعیت انسان چندان رضایت نداشته باشد من باید در ارتباط با عملی كه می‌كنم پاسخگو باشم نه بر اساس آن چه كه به من گفته می‌شود. من باید بر اساس بینش خودم و آن چه را كه دریافتم راه خودم را انتخاب كنم، خواه پند گیر و خواه ملال!

 من باید جوابگوی خدا در روز قیامت باشم جوابگوی كی ... جوابگوی كارهای خودم. روزی كه تمام افرادی كه در این جا نشستند هر كدام پرونده خودشان را گرفتند و به سمت محكمه الهی در حركت هستند. دوستان می‌دانند مرحوم آقا در سالهای آخر حیات [ایشان‌] ... كه متأسفانه در زمان مرحوم آقا قرعه فال به نام من بیچاره زده شده بود خیلی از افراد و دوستان با بنده اظهار محبت و لطف داشتند یك روز مرحوم آقا به من فرمودند فلانی خودت را داشته باش! تو را مانند شمع به این مجالس می‌برند و از گرما و نور تو استفاده می‌كنند ولی عمر خودت تلف شده! التفات می‌كنی؟! بعد ایشان فرمودند: تمام این افرادی كه دارند الان فدای تو می‌شوند آن وقت خیلی از این حرفها بود قربانت بگردم فدایت شوم و فلانی هستی شما ... چه هستی ... گفتند: یك روزی خواهد آمد كه اینها تمامشان تو را ...

 و من به چشم خود دیدم. درست شد؟! این تجربه در زمان حیات خود ما اتفاق افتاد دیگر، ما خود را به چه گول بزنم؟ دیگر من خود را به چه فریب بدهم؟ چرا؟ یك مرتبه كافی است. شما خودتان و بسیاری از شما شاهد بودند كه در همین تهران افرادی آمدند و خارج از اصولی كه برای آنها معین شده بود و حركت كردند و من با آنها قطع رابطه كردم و دیگر با آنها ارتباطی پیدا نكردم. چرا؟ چون دیدم این مرام و این ممشا بر خلاف ممشای مرحوم آقا است رفتن و بالای منبر صحبت كردن و مردم را به وجد درآوردن تمام مسئله نیست! مسائل دیگری هم هست. آمدن و از این طرف و آن طرف گفتن این تمام قضیه نیست! مسائل دیگری هم هست. در عین حال اختیار با همه است و انتخاب با همه آزاد است. به همان‌ها هم من گفتم به همان‌ها هم گفتم یك وقتی شما به عنوان سخنگوی من و مبلغ راه من دارید با مردم صحبت می‌كنید پس باید اطاعت كنید یك وقتی خودتان طبق مرام خودتان هستید بسیار خب اشكالی ندارد، كِی من ممانعت كردم كِی آمدم صحبت كردم و همین مطلب را به دیگران هم گفتم به افراد دیگر و بحمدلله همه پذیرفتند.

 خود ایشان بارها به من فرمودند: كه من می‌خواهم راه خودم را مطابق با میل شما و با آن كیفیتی كه به نظر شما می‌رسد تطبیق كنم! گفتم خب اگر این طور است، مطلبی نیست. ایشان از شاگردان مرحوم آقا بوده وقتی كه ایشان این مطلب را به من می‌سپرد و زمام تكلیف خودش را در اختیار من قرار می‌دهد، آیا اگر من احساس كنم كه ممكن است راهی برای ایشان پسندیده‌تر باشد و آماده‌تر باشد و راه ایشان بهتر باشد و دیگران بتوانند بیشتر استفاده كنند و تذكر ندهم آیا به شخص ایشان خیانت نكردم؟ خیانت است ... یك وقت تصور نشود كه این مسائلی را كه اتفاق افتاده است خدای نكرده موجب وهن ایشان است نخیر با توجه به بینشی كه من نسبت به اوضاع دارم و با توجه به آن چه را كه از مرحوم پدر مرحوم والد رضوان اللَه علیه و خط و خطوطی كه در ارتباط با بزرگان در ذهن خود ترسیم كرده‌ام صلاح را بر این دیدم كه جلسات خانمها در ارتباط با خانمها با ایشان به كل قطع باشد، درست؟ اما این به معنا نیست كه خدای نكرده موجب وهن ایشان باشد ... نخیر مسئله چیز دیگری است.

 با توجه به این مسئله دیگر خیال می‌كنم دیگر مطلبی باقی نماند. باید انسان رعایت احترام افراد را داشته باشد، باید احترام اشخاص سر جای خودش محفوظ باشد. ایشان از نقطه نظر بیان مطالب و مسائلی كه مطرح می‌كنند فرد مفیدی هستند بین خود و بین خدا راهی دارند، حالی دارند. البته ارتباط ما با ایشان یك وقت تصور نكنید ارتباط استادی و شاگردی است. عرض كردم اصلا این مسائل نیست نه تنها با ایشان بلكه با تمام رفقا به عنوان یك رفیق ناچیز هستم و فقط و فقط نكته در یك مسئله است كه آن چه را كه من از مرحوم والد رضوان اللَه علیه به یاد دارم طبعا از دیگران بیشتر است و این یك امر

 طبیعی است. آن چه را كه من از ایشان شنیدم آن مرامی را كه از ایشان دیدم، آن حالاتی را كه من از ایشان مشاهده كردم، تصمیم‌گیریهای ایشان در موارد مختلف مطالبی را كه ایشان در مواضع مختلف این مواضع را دیدم خب موجب می‌شود كه یك نوع بینش و نگرشی نسبت به مكتب ایشان و راه خدا در من باشد. ممكن است اشتباه باشد، ممكن است صحیح باشد، همین طور این نگرش و این بینش ممكن است در افراد دیگری هم باشد در دوستان ما یك شخصی بگوید من از مرحوم آقا این طور به یاد دارم من بینشم نسبت به مكتب آقا این طوری است. خب بسیار خب شما موظف هستید نسبت به بینش خود عمل كنید بنده هم موظف كنم بر طبق بینش خودم عمل كنم التفات كردید مسئله این است ... و در این جا تمام رفقا و تمام دوستان می‌دانند كه من انتخاب را برای همه آزاد گذاشتم. اول مسئله مسئله ریاستی نیست و صرفا بر اساس انتصاب ما به مرحوم آقا است كه رفقا نسبت به ما اظهار لطف دارند. دیگر غیر از این هیچی نیست. این مطالبی را كه من عرض می‌كنم بهتر از آن در كتابهای دیگر هست تصور نكنید شما این مطالبی را كه ما عرض می‌كینم تحفه‌ای به بازار است و تحفه‌ای به میدان آوردیم نخیر! این مسائل این طور است یك مطالبی به نظر می‌رسد یك مقداری از این كتاب جمع می‌كنیم از آن كتاب جمع می‌كنیم شما خیال می‌كنید این جا خبری است نه آقا هیچ خبری نیست! اول حساب خودمان را تصفیه كنیم. این مسائل فقط و فقط دوستان و رفقایی كه اینها از شاگردان مرحوم آقا بودند و كتابهای ایشان را مطالعه می‌كردند طبعا بر اثر مطالعه این كتابها مطالبی در نظر می‌آید كه چه بسا ممكن است اشكالاتی به نظر بیاید، مسائلی به نظر بیاید، خب دنبال یكی می‌گردند كه با مرحوم آقا ارتباط بیشتری دارد، یك امر طبیعی است؛ از میان رفقا و دوستان با مرحوم آقا متأسفانه [نام‌] ایشان در شناسنامه ما نوشته شده و در حالی كه ما شاید قابلیت انتصاب ایشان را نداشته باشیم. خب اظهار محبت می‌كنند ... آقا در این مسئله نظر ایشان چه بوده؟ در آن مسئله چه بوده؟ و به عقل ناقص خودمان آن چه را كه می‌آید مطرح می‌كنیم. فقط در همین مسیر. ولی این حقی كه یك شخص به عنوان راهی را كه انتخاب كرده من خیال می‌كنم این حق برای او محفوظ باشد كه بتواند از ایده‌های خودش و از عقاید خودش دفاع كند؛ این مسئله حقی است كه همان طوری كه برای همه شما وتك تك شما این حق بوده است، برای بنده هم محفوظ است. یعنی من هم می‌توانم از ایده‌ها و از عقایدی كه به دست آوردم بتوانم دفاع كنم و كسی مرا مجبور به وارد شدن در راه خاص و در یك مسیر خاص طبعا نمی‌تواند بكند و این مسئله برای همه روشن است كه راه خدا راه انتخاب است راه خدا راه اختیار است. نه حرفی این جا درج می‌شود و نه مسئله دیگری درج می‌شود. این نكته، نكته اساسی است.

 این را من به شما عرض كنم كه شما فردا نسبت به اعمال و رفتارتان مسئول هستید یعنی اگر

 شخصی و كاری داشته باشد كه خدای نكرده آن رفتار موجب رنجش كسی دیگر شود، راه خدا بر این شخص بسته می‌شود. اگر شخصی رفتاری داشته باشد كه دیگران در ارتباط با آنها احساس ضیق كنند احساس تنگی كنند راه آنها بسته خواهد شد. اگر كسی رفتاری داشته باشد كه دیگران را مطابق با رفتار خود و با مبنای خود نبیند و عكس العمل نشان بدهد مسئول خواهد شد.

 الان من با بسیاری از افرادی كه با مرام من مطابق نیستند من رفت و آمد دارم در منزل آنها می‌روم كسانی كه من قطعا راه آنها را غلط می‌دانم ولی چه ربطی دارد به رفت و آمد چه ارتباطی دارد با عُلقه چه ارتباطی دارد؟

 مرحوم آقا راهشان این طور نبوده بعد از زمان آقا آمدند راه را عوض كردند، انحراف به وجود آوردند. ارتباطات را بر اساس مسائل مكتبی قرار دادند. بین این قضیه پیوند زدند. بین پدر و پسر جدایی انداختند! بین زن و شوهر طلاق به وجود آوردند! بین مادر و فرزند جدایی انداختند! به جای ذكر خدا و نماز، تهمت و افترا و سب و استهزا و تمسخر جای گرفت! درست؟! این مكتب آقا بود؟! خب اگر قرار باشد ما هم كم و بیش به دنبال اینها باشم ما هم همین هستیم، هیچ تفاوتی در مسئله ندارد.

 شش سال بود كه من گفتم هر كسی را به حال خودش بگذارید. هر شخصی مسئول فكر و بینش خودش است. شما به كار نبرید، طرد نكنید، جواب سلام بدهید، ارتباطات را محفوظ كنید، شش سال ما این را گفتیم، كی به حرف ما گوش داد؟! خب وقتی كه من از مرحوم پدرم و مرام بزرگان این را احساس می‌كنم كه نمی‌توانم این مسئله را كنار بگذارم.

 عمده هدف ما این است كه در مسیر آنها باشیم و الّا بقیه همه دكان است گر چه به اسم خدا است دكان است! گر چه به اسم عرفان است، همه دكان است، و همه فریب است و همه ریا است، گرچه به اسم سلوك باشد، همه دكان است. تا جایی برای ما ارزش و قیمت است كه ما در این مسیر دل خود را صاف كنیم و پاك كنیم شخص این طور انتخاب می‌كند و این طور می‌فهمد، بسیار خب چطور این كه در انتخاب مرجع هر كدام یك مرجعی را برای خود انتخاب كنند آیا فرض كنید كه در یك خانواده‌ای سه تا توضیح المسائل است یكی از این یكی از آن یكی از آن ... آیا با هم دعوا می‌كنند؟! دعوا نمی‌كنند. خب این به توضیح المسائلش عمل كند، مسئله [می‌پرسد] این كه به توضیح المسائل عمل می‌كند، نمی‌خواهد به جهنم برود! این [می‌خواهد] كه به بهشت برود. منتهی تشخیص میدهد این فرد برای تقلید از افراد دیگر اصلح است و افضل است، او را انتخاب می‌كند. آن فرد دیگر هم همین‌

 طور شما تا حالا دیدید كه دو نفر یك سلیقه داشته باشند؟ شما در دنیا تا به حال دیدید كه دو نفر یك جور فكركنند؟ تا به حال نبوده. بین دو تا برادر سلیقه مختلف است. بین دو تا برادر دو سلیقه مختلف هست. درست شد؟ پس بنابر این مطلبی را كه اتفاق افتاده است، صرفا یك انتخاب و صرفا یك اختیاری است كه آن هم، آن انتخاب و آن اختیار به شخص حقیر تفویض شده، و الا مرا چه به این كه بیایم نسبت به كار دیگران اظهار نظر كنم. مرا چه به این كه بیایم بگویم كه آقا این كار را بكنید یا این كار را نكنید. به من نیامده و الان هم صریحا دارم می‌گویم هر شخصی در هر كاری كه انجام می‌دهد آزاد است. دوستان محترم ما، صدیق ما، می‌خواهند كلاسهای خانمها را دوباره تشكیل بدهند، خودشان می‌دانند، هیچ ارتباطی به من ندارد، می‌خواهند ارتباط خودشان و نحوه مسائل خودشان را با خانمها مانند سابق انجام بدهند، این ارتباطی با من ندارد. ایشان از روی محبتی كه به من دارند و از روی اظهار لطفی كه به من دارند آمدند خودشان به من و این مطلب را مطرح كردند كه آن چه را كه شما نسبت به من صلاح می‌دانید مسئول هستید بین خود و بین خدا اگر نگویید. خب بسیار تكلیف بر من می‌آید، بله بر من تكلیف می‌آید، می‌گویم بسیار خب در این محدوده حركت كنید و نسبت به این محدوده شما توقف داشته باشید. چرا حالا این طور است، آن دیگر به شخص من مربوط است. آن مصالحی كه من در نظر دارم ممكن است بسیاری از دوستان از آن مصالح اطلاع نداشته باشند و بهتر است كه مسئله به همین جا ختم بشود و دیگر نسبت به این قضیه سوالی نشود و خب مطلب تمام نشود ... این مسئله عین صلاح است برای شخص ایشان، و برای شخص من و برای تك تك از دوستان هست. و بحمداللَه مسیر و آن راه به همان حركت خودش ادامه می‌دهد مطالب به سمع همه دوستان می‌رسد و آن چه را كه برای حركت و برای انتخاب مسیر هست به حول و قوه الهی در اختیار همه قرار می‌گیرد. التفات كردید مسئله این است. هیچ فرقی بین این زمان وبین زمان سابق نشده. ممكن است لعل این كه فردا دوباره به ایشان بگویم بعد از یك برهه شما دوباره وضع سابق برگردید هیچ این نسبت به این قضیه عرض می‌شود كه نه تحدیدی هست و نه ما از آینده خبر داریم، یك مسئله در یك زمانی به صلاح است و در یك زمان دیگر صلاح عوض می‌شود، به طوری كه همیشه همین طور بوده. در زمان مرحوم آقا هم همین طور بوده؛ یك مطلبی را به یك شخصی واگذار می‌كردند، بعد همان مطلب را به كسی دیگر واگذار می‌كردند، دوباره برمی‌گرداندند به او، یا به شخص ثالثی. علی كل حال یك مسئله نیست كه حالا فرض كنید كه آن چنان مسئله مهمی باشد كه خدای نكرده یك وقتی وهن كسی در كار باشد، اهانت به شخصی مطرح باشد، مطلقا یك همچنین مطلبی مدّ نظر نیست.

 انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند همه ما را در راهی كه همان راه بزرگان كه راه بدون تشویش، راه‌

 بدون اعوجاج و راه بدون انحراف است قرار بدهد و ما را قلبا، قلبا و نیتاً مطیع ولی زمان خودش حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه قراربدهد به نحوی كه هر خواستی او برای ما صلاح دید همان خواست، خواست ما باشد و هر مسیری كه برای ما آن حضرت صلاح دید، آن مسیر را ما برویم.

 مگر ما در این جا چه می‌خواهیم؟ واقعا حیف نیست یك همچنین نعمتی خداوند به ما داده، نعمت ولایت را خدا به ما داده نعمت دستگیری امام زمان علیه السلام را به ما داده شما خیال می‌كنید آن حضرت از شما اطلاع ندارد؟! از تمام نیات شما خطوری كه می‌شود اطلاع دارد.

 من نشسته بودم كنار مرحوم آقا در زمان حیات ایشان یك نیتی، خطوری از من كرد، یك خطوری همین، یك خطور!! ایشان داشتند روی میز خودشان می‌نوشتند، من هم نشسته بودم روی صندلی روی میز داشتم مطالعه میكردم در حین مطالعه من، یك خطوری كرد، یك مرتبه ایشان سرشان از زیر آن كتاب دفتری كه می‌نوشتند برداشتند و به من این آیه را فرمودند: فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا[[1]](#footnote-1) تو در جلوی چشم ما هستی! التفات می‌كنید؟! وقتی كه پدر ما این طور باشد آن وقت قضیه حضرت بقیة اللَه چیست؟ پس آن تكلیفش چیست؟! از تمام خطوراتی كه یك ذره به نظر ما می‌آید آن خطورات اول آن حضرت اطلاع پیدا می‌كند بعد آن خطورات به ما می‌رسد. وقتی یك همچنین مسئله است، شما خیال می‌كنید ما تنها هستیم؟! همین طوری مسائل رها است؟ همین طوری مسائل ...؟! نخیر! این طور نیست. خودشان وعده دادند خودشان دستگیری می‌كنند و خودشان به آن راهی كه صواب است هدایت می‌كنند و این مسئله را كه عرض كردم در راستای همین قضیه است.

1. سوره الطور، آيه ٤٨. [↑](#footnote-ref-1)